

بررسی تطبیقی گروتسک (طنز سیاه) در آثار صادق چوبک و هوشنگ گلشیری

افسانه کربلایی محمد^۱، علیرضا شعبانلو^۲

دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب، تهران، ایران

عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران.

چکیده

از دیرباز گروتسک به عنوان طنز سیاه مفهومی شناخته شده در ادبیات و هنر ایران و جهان است. جلوه های گروتسک به صورت آمیگی از خنده و اندوه، خنده و انزجار، خنده و اضطراب، خنده و هول و هراس، خنده و نابهنجاری برای مخاطبان هنر، شیوه ای آشناست. ترکیب عناصر ناهمگون از قرن ها پیش در آثار هنری متداول بوده است. هنرمندان برای پررنگ تر نشان دادن واقعیت های تلخ جامعه از این شیوه مدد می گرفتند تا زوایای پنهان در پشت این واقعیت را به خوبی باز نمایند و مردم را از بی اعتنائی به فاجعه های اجتماعی، بیرون بیاورند. صادق چوبک و هوشنگ گلشیری دو داستان نویس برجسته ایرانی در قرن بیستم بودند که در آثارشان عنصر گروتسک بیش از دیگران، مشهود است. این دو نویسنده به جهت رویکرد خاصی که به زندگی و مسایل آن داشتند از گروتسک استفاده کرده اند. آنان هنرمندانی متفکر و متعهد بودند که از نابسامانی های اجتماعی هم در طبقات بالای جامعه و هم در اقشار فرودست، در رنج بودند. درحقیقت جلوه های مضحک و در عین حال هراس آور گروتسک در آثار این دو نویسنده، خشم و پرخاشی است که همچون تازیانه برگردانده های جامعه ی خواب زده فرود می آید. در این پژوهش دانسته شد که چوبک و گلشیری هرچند که مشابهت هایی در کاربرد گروتسک دارند اما از جهت کیفیت کاربرد، متفاوت هستند. چوبک بیشتر در حوزه ی ناتورالیسم به گروتسک پرداخته است که بیشتر زشت نگاری را تداعی می کند در حالی که گلشیری با نفوذ به عمق فاجعه های انسانی در جامعه ی ایران، گروتسک را به عنوان زیرساخت آثارش با تمامی مضحکه و رعب آور بودن و اشمئزازش، به کار می گیرد. با این حال هر دو نویسنده در این تجربه، بسیار توانا هستند. این پژوهش به شیوه ی تحلیل تطبیقی انجام شده است و داده های پژوهش نشان می دهد که هر دو نویسنده واقعگرا هستند و دغدغه ی آنان نابسامانی های اجتماعی است.

واژه های کلیدی: گروتسک، مضحکه، فراشگفت، هیچ انگاری، صادق چوبک، هوشنگ گلشیری.

مقدمه

گروتسک (Grotesque) مفهومی شناخته شده در ادبیات و هنر است که بی تردید از قرن ها پیش در جهان سابقه داشته است. اکنون نیز گروتسک با همان سبک و سیاق گذشته رواج دارد با این تفاوت که تنوع آن بیشتر از گذشته است. این شیوه از بیان هنری درحقیقت، مبتنی ایضاح و روشنگری در هزارتوهای زندگی انسان است. مشکلات و گرفتاری های انسان، از بخش نانسانی او سرچشمه می گیرد؛ همان بخشی که همه ادیان و مکتب های اخلاقی ما را از تقویت آن بخش، برحذر داشته اند. آنان براین باور بودند که چنانچه بشر از بخش روحانی خود به سوی بخش جانوری یا جسمانی گرایش پیدا کند از جانوران هم درنده تر و خطرناک تر می گردد. از این روست که هنرمندان اعم از داستان نویسان، شاعران، نمایشنامه نویسان و هنرمندان هنرهای تجسمی، همه برای بیان برخی معضلات بشری از شیوه ی گروتسک کمک گرفته اند. گروتسک هنری پیچیده و درعین حال ساده است از آن جهت که خنده دار بودنش برای همگان قابل درک است، اما آن بخش چندش انگیزی، ترس، وحشت و اضطراب و تهوع آور بودن آن برای همگان، قابل درک نیست.

واژه ی گروتسک (Grotesk) از واژه ی ایتالیایی Grottesca به معنی «مغاک» می آید، چون به نوعی ویژه به تزئینات داخل مغاک هایی که قیصر های روم می ساختند، ارجاع می دهد. این واژه در اواخر قرن پانزدهم، در عصر رنسانس، در تاریخ هنر پا به عرصه ی وجود می گذارد تا نامی برای نقاشی های مذکور باشد. بدین ترتیب می بینیم که گروتسک ابتدا در نقاشی مورد استفاده قرار گرفت و خیلی بعد به دیگر عرصه های هنری راه یافت و با همین لفظ وارد زبان های فرانسه، انگلیسی، آلمانی و فارسی شد. در فرهنگ واژه های زبان های خارجی به فارسی در برابر گروتسک چنین واژه ها و ترکیباتی آمده است: مضحک، غریب، خنده دار، مسخره، شگفت آور، ناهنجار، ناجور، عجایب نگاری، خیالی، شگفت انگیز، ناآشنا، ناساز، ناموزون، خنده آور، گریه خند.

مسئله ی بنیادی در این پژوهش این است که گروتسک در آثار صادق چوبک و هوشنگ گلشیری چگونه مورد استفاده قرار گرفته و چه شباهت ها و چه تفاوت هایی چه از جهت ساختار و چه از جهت درونمایه با یکدیگر دارند.

پیشینه تحقیق

۱-۲-۱- بررسی و تحلیل عناصر ساختاری گروتسک در برخی داستان های فارسی و خارجی، محسن محمدی فشارکی؛ فضل الله خدادی؛ یوسف افشار نیا، مجله مطالعات و تحقیقات ادبی، شماره ۱۷ بهار و تابستان ۱۳۹۲

۱-۲-۲- امکانات، محدودیت ها و الگوهای گروتسک در داستان مدرن، فتح الله بی نیاز، سایت فیروز، ۱۶ خرداد ۱۳۸۶

۱-۲-۳- مکتب ناتورالیسم و نقد بررسی آثار صادق چوبک، طهورا عباسی، دانشکده پیام نور، ۱۳۸۳، استاد راهنما دکتر عبدالحسین فرزاد

۱-۲-۴- گروتسک در آثار صادق هدایت، خدیجه حیدری ریس، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، ۱۳۹۴، استاد راهنما دکتر منیره احمد سلطانی

۱-۲-۵- گروتسک در اشعار نسیم شمال، اسماعیل ابراهیمی مقدم، دانشگاه آزاد واحد تهران مرکزی، ۱۳۹۴، استاد راهنما دکتر منیره احمد سلطانی

سوالات مورد تحقیق

۱. گروتسک در آثار صادق چوبک و هوشنگ گلشیری چگونه مورد استفاده قرار گرفته است؟

۲. چه تفاوت هایی در آثار چوبک و گلشیری از جهت کاربرد گروتسک وجود دارد؟

اهداف تحقیق

هدف اصلی از این پژوهش این است که مسأله گروتسک در جهان متفاوت دو نویسنده با فرهنگ متفاوت (چوبک و گلشیری) با رویکرد نقد تطبیقی، به مخاطب ایرانی شناسانده شود.

مسأله گروتسک به تازگی به عنوان درونمایه و نیز فرم ادبی در ایران مورد توجه نقادان قرار گرفته است و به صورت آکادمیک چند سالی است که مد نظر قرار گرفته است.

فرضیه های تحقیق

۱. گروتسک در آثار صادق چوبک و هوشنگ گلشیری به صورت طنز تلخ و سیاه و گاهی چندش انگیز به کار رفته است.
۲. گروتسک در آثار چوبک بیشتر در حوزه ناتورالیسم قرار دارد در حالیکه در آثار گلشیری بیشتر آمیخته با هیستریک روان شناختی است.

پیشینه گروتسک

«پیشینه ی گروتسک در غرب دست کم به نخستین سالهای مسیحیت به ویژه در فرهنگ رومی، میرسد. هنگامی که در نقاشی، تصویر انسان و گیاهان و حیوان را به شیوه ای عجیب در هم می آمیختند دیوارهایی که به این صورت نقاشی شده بودند برای نخستین بار در قرن شانزدهم میلادی در رم کشف و در توصیف آن از کلمه «گروت» و «گروتو» به معنای حفره و غار استفاده شد و صفت «گروتسکو» اشاره به این نوع نقاشی داشت. این کلمه به صورت «گروتسک» وارد زبان فرانسه شد و با همین املا در زبان انگلیسی رایج گردید.» (تامسون، ۱۳۸۴؛ ۲۳)

«در دوران رنسانس، این سبک دوباره در معماری، مجسمه سازی و هنرهای تزئینی رواج یافت که برجسته ترین نماینده ی آن "رافائل" (۱۴۸۳-۱۵۲۰) نقاش مشهور ایتالیایی است.» (ابراهیمی مقدم، ۱۳۹۴؛ ۱۴)

«گروتسک برای نخستین بار در نیمه ی دوم سده ی شانزدهم میلادی توسط "فرانسوا رابله" مورد استفاده قرار گرفت و پا به عرصه ادبیات نهاد. رابله که از چهره های سرشناس طنز و فکاهی ادبیات فرانسه به شمار می رفت، در توصیف و شرح اعضای بدن، به ویژه نقص ها و عیوب جسمانی و اصل زندگی مادی و جسمانی از تصاویر دوگانه ی خنده دار و همراه با اغراق و افراط استفاده می کرد، مثل برخی شخصیت های کتاب "گارگانتوا و پانتاگروئل" امری که بعدها میخیل باخترین از آن به "رتالیسم گروتسک" تعبیر نمود.» (پوینده، ۱۳۷۸؛ ۵۰۸)

گروتسک در ادبیات قدیم اروپا

مفهوم گروتسک را در آثار هنری بسیاری از نقاط جهان می توان یافت. این نوع از نمایش هنری در برخی آیین های مذهبی نیز در هندوستان و جاهای دیگر وجود داشته است. بنابراین «گروتسک پدیده ای نیست که در سده ی ۲۰ یا حتی در تمدن جدید ظهور کرده باشد. در غرب گروتسک به عنوان یک سبک هنری، حداقل از ابتدای دوره ی مسیحیت در فرهنگ رومی، پیشینه دارد: آن هنگام که در یک نقاشی واحد، انسان و حیوان و گیاه را به هم در آمیختند.» (به اختصار، تامسون، ۱۳۸۴: ۲۱) این نوع درهم آمیختگی را در نزد همه ی ملل جهان در اسطوره ها و افسانه ها می توان یافت. از این روست که «شاید اگر به گذشته برگردیم تاریخ دقیق کاربرد کلمه گروتسک را در نیابیم زیرا ممکن است این کلمه به شکل دیگری به کار می رفته است. اما تا آنجا که اسناد نشان می دهند: کلمه گروتسک حدود سال ۱۵۳۲ در زبان فرانسه پیدا شد. تا حدود سال ۱۶۴۰ که کلمه گروتسک جایگزین آن شد، در زبان انگلیسی نیز با همان املا به کار برده می شد. کاربردها ی اولیه ی این کلمه در زبان

انگلیسی به نقاشی های عتیقه و تقلید هایی از این سبک که در سده ی ۱۶، به ویژه در ایتالیا، مورد پسند عامه بود محدود می شد (مثلاً گروتسک های رافائل).» (همان ۲۳)

زمینه ی گروتسک در ادبیات فارسی

گروتسک همواره مایه ی انزجار و رمندگی بوده است. هرچند که این شیوه در بافت هنر طرفدارانی داشته است اما همواره گروهی آن را امری ناپسند دانسته اند که روح و روان انسان را می خراشد و از لطافت آن می کاهد.

«شاید بیش از هر چیز ماهیت ناهنجار گروتسک و نحوه ی عرضه ی مستقیم و افراطی این نابهنجاری، عامل محکومیت گروتسک به عنوان مطلبی عذاب دهنده و نفرت انگیز، توهینی به عفاف و طغیانی علیه حقیقت و هنجار پنداشته شود یا از دیدگاه نقد زیبا شناسی که ظاهراً نمی خواهد پای اخلاقیات را به میان بکشد، عوامل مذکور بیش از هر چیز باعث شده است که ناقدان گروتسک را تحریفی بی مزه و غیر لازم یا اغراقی اجباری و بی معنا بدانند.» (به نقل از ابراهیمی مقدم، ۳۹)

«در این راستا به نظر می رسد درباره ی حضور گروتسک در ادبیات کهن و نو فارسی، بنا به دلایل فوق و شاید به دلیل ناخوشایند دانستن آن کوشش های چندانی صورت نگرفته و تنها نوشته و نقد هایی پراکنده و نه چندان دقیقی انجام شده که نتوانسته است، ابعاد دقیق و پیچیده این سبک را آن چنان که باید و شاید در ادبیات فارسی بشناساند. در حال که در ادبیات معاصر فارسی نمونه های متعددی از گروتسک را در داستان، رمان و شعر می توان مشاهده کرد، چنان که به جرأت می توان گفت، پاره ای از اشعار نیما و بسیاری از آثار صادق هدایت چون "سه قطره خون" و "بوف کور" و برخی از داستان های صادق چوبک آثاری گروتسکی اند.» (ابراهیمی مقدم، ۱۳۹۴؛ ۳۱) هم چنان که بسیاری از صحنه های نهفته در شعر نو فارسی نیز سرشار از تصاویر گروتسکی است.

مفهوم واژه گروتسک

«واژه گروتسک از ریشه کلمه ایتالیایی Grottesca به معنای غار، برای نخستین بار به زیور آلات رومی اطلاق می شد که در حفاری های قرن پانزدهم به دست آمده بودند، ویژگی برجسته ی این زیور آلات ارائه آزادانه و شیطنت آمیز اشکال نباتی، جانوری و انسانی در آنهاست. اشکال نامبرده چنان در هم تنیده شده بودند که گویی در حال زاده شدن از یکدیگرند.» (نولز، ۱۳۹۱؛ ۱۶)

تعریف گروتسک (Grotesque)

کلمه ی متداول در نقد هنری، در اصل به نوع مخصوصی از تزئین اطلاق می شد که در غارهای معماری شده با شکل هایی از انسان ها و گیاهان خیالی با تزئین باروک (Baroque) به چشم می خورد و بعداً برای هر پیرایه ی اغراق آمیز و خلاف معمول به کار رفت. این کلمه در قرن هجدهم از معیارهای سلیقه ی خوب درباره ی تمام انحراف های عجیب و غریب به کار می رفت. بعضی اوقات نابهنجاری ممکن است به خودی خود مورد توجه باشد، برای مثال میل به دیدن صحنه ی طبیعی وحشی، از قبیل آلپ که در خلال قرن هجدهم قوت گرفت، سلیقه ی مبتدلی در قرن نوزدهم بود.

این کلمه به عنوان انحراف های عمدی و زشتی در هنرهای تجسمی یا ادبیات به قصد ایجاد شوک، ساختن نکته ی طنزآمیز یا سرگرمی به کار می رود. (گری، ۱۳۸۲: ۱۴۷، ۱۴۸)

«گروتسک را میتوان به هنری تشبیه کرد که یک بخش آن موضوع و شکل، و بخش دیگر هم زمان و بر خلاف آن مقوله ی ماهیتی یا جهان شخصی است که ما بخشی از آن را تشکیل می دهیم. تصاویر آن اغلب مظاهر نا مأنوسی از اغراق و آیین آمیخته با اجزای نا همگوناست که برای ما همانند جهانی وارونه، عجیب و نا معقول جلوه میکند.

ما در مواجهه با گروتسک، تسلیم محض، بهت زده و عاجز هستیم و احساس بازیچه قرار گرفتن، به سخره گرفته شدن و آزموده شدن به ما دست میدهد.» (لوترآدامز، یتس، ۱۳۹۴: ۲۰)

درحقیقت گروتسک دلزدگی انسان را از محیط پیرامونش نشان می‌دهد که به نوعی قهرکردن بامعقول است. هنگامی که انسان جهان را غیرمعقول حس کند و به گفته‌ی شاعران ما آنرا «فلک کج رفتار» یا «روزگار سفله پرور» بداند، این کجرفتاری و نامعقولی به صورت تصاویر سوربالیستی غیرعقلانی و چندش‌انگیز، در آثار هنرمندان، ظاهر می‌گردد.

در دانش نامه‌ی نظریه‌های ادبی معاصر، که از معدود دانش‌های نامه‌هایی است که مقاله‌ی نسبتاً مفصلی ذیل مدخل «گروتسک» دارد. ابتدا به این نکته اشاره می‌کند که گروتسک «پدیده‌ای دوگانه» است. یعنی «ساختاری است که ترکیبی از افکار متضاد» را در درون خود نهفته دارد. (مکاریک، ۱۳۸۴؛ ۳۳۴)

آن گاه بر این اساس می‌گوید که گروتسک در آن واحد «هم مجذوب می‌کند و هم می‌رماند، هم می‌خنداند و هم می‌هراساند.» (همان، ۲۴۵)

دوگانگی و تضاد درونی در مفهوم گروتسک

«این دوگانگی و تضاد درونی در مفهوم گروتسک، در برخی از فرهنگ‌ها و تعاریف منابع دیگر هم مورد توجه قرار گرفته است. البته گاه یک تعریف بر جنبه‌ی «طنز» آن و تعریف دیگری بر جنبه‌ی «هراس‌انگیز» آن تأکید بیشتر دارد. مثلاً در فرهنگ نظریه و نقد ادبی، معادل گروتسک را «مضحکه‌ی شگرف» گذاشته‌اند که از این معادل گذاری هم می‌توان به گرایش آن‌ها به سویه‌ی گروتسک (سویه‌ی طنز و تمسخر آن) پی برد. در این اثر گروتسک سبکی هنری، ادبی دانسته شده که دارای این ویژگی هاست: عناصر شگرف، اغراقی، شهوانی، ترسناک، و جلوه‌های کمیک و طنزآمیز» (سبزیان و کزازی، ۱۳۸۸؛ ۲۴۳)

به بیان دیگر گروتسک آن بخش دیگر زندگی را نمایش می‌دهد که خوشایند و یا عقلانی و انسانی نیست.

در فرهنگ معاصر هزاره نیز بعد از ارائه‌ی معادل‌هایی چون «مسخره کردن، مضحک، خنده دار، عجیب، عجیب و غریب؛ بی تناسب؛ بی معنی، آدم عجیب؛ جانور عجیب و غریب؛ شکل عجیب، در داخل کمان، اثر گروتسک را اثری دانسته که در آن شکل‌های انسانی، حیوانی و گیاهی در هم می‌آمیزند.» (حق شناس، ۱۳۸۴؛ مدخل گروتسک)

عناصر عمده‌ی گروتسک:

درست است که نخستین نگاهی که به یک اثر گروتسک می‌افکنیم ممکن است، باعث خنده گردد؛ اما باید به یاد داشته باشیم که این خنده خنده در معنای محصول طنز عادی نیست. خنده‌ای است که بسیار زود به شگفتی و حیرت بدل می‌شود و چه بسا که مارا گیج و سر درگم سازد.

ناهماهنگی

«بارزترین خصیصه گروتسک، عنصر اساسی ناهماهنگی است. این ناهماهنگی می‌تواند از کشمکش، برخورد، آمیختگی ناهمگون‌ها یا تلفیق ناجورها ناشی شود. نکته‌ی مهم این است که ناهماهنگی‌ها را نه تنها در آثار هنری، بلکه در واکنش‌های ناشی از آن و همچنین در طبیعت و روح خلاقه، ساخت فکری و شخصیت روانی هنرمند نیز می‌توان یافت.»

(تامسون، ۱۳۸۴: ۳۳)

خنده آور و خوف ناک

شاید بتوانیم بگوییم که خنده ای که به دنبال رؤیت اثر گروتسک حاصل می شود، خنده ای عصبی و چندان انگیز است. خنده ای که بیش از خنده دار بودن خوف آور است. به بیان دیگر مضحکه و هراس با هم درآمیخته است. البته این ترکیب غالباً به بیداری مخاطب منجر می شود.

«گروتسک در عین خنده دار بودن، وحشت آفرین است. چیزی که پیش از این آشنا بود؛ توسط گروتسک چند معنا و چند شقه می شود و همین فرم تازه احساسات متناقضی مثل شادی و وحشت را برمی انگیزد که در تصاویر گروتسکی متجلی می شود چنان که یونسکو اشاره می کند، کمتر چیزی یافته می شود که نفرت انگیز را از خنده جدا کند.» (کوندر، ۱۳۸۳؛ ۲۵۴)

افراط و اغراق

عنصر دیگری که گروتسک را مشخص می کند عبور از حد تعادل و رفتن به سوی افراط های بیش از حد است. شاید این بدان معنا باشد که خیال در گروتسک بیش از حد آزاد است تا آنجا که می تواند در هر موردی حتی مسایل غیر اخلاقی نیز افراط کند تا آنجا که همه چیز را به دلخواه تحریف کند. باید بگوییم که میان داستان فانتزی و داستان گروتسک تفاوت وجود دارد. این اختلاف باعث می شود تا مخاطب با خواندن داستان گروتسک تحت تأثیر بیشتری قرارگیرد.

«به طور کلی بارها این مطلب مورد قبول قرار گرفته است که گروتسک طبعی افراطی است و عنصر اغراق و زیاده روی در آن بارز است، به این جهت اغلب به اشتباه با فانتزی و خیال پردازی هم ردیف قرار داده می شود.» (تامسون: ۱۳۸۴، ۳۷)

نابهنجاری

یکی از عوامل مضحکه و نیز ایجاد وحشت و انزجار همزمان، عنصر نابهنجاری است. درآمیختن خنده و چندان در برابر امور نابهنجار بسیار دیده شده است. می توان گفت که جاذبه و دافعه ای همزمان و درآمیخته، محصول امری نابهنجار است. شاید بتوان گفت که این نوع از گروتسک، از روزگاران بسیار دور مورد توجه بوده است.

«گروتسک نابهنجار است زیرا حقیقت را تحریف کرده و از شکل می اندازد تا محتوای آن را هیولا گونه ساخته، به آن برجستگی داده و به نمایش بگذارد، به این صورت گروتسک، وارونه ساز و بیگانه ساز است، چون در حقیقت تحریف می شود، چرا که هدف گروتسک از استحکام انداختن سلسله مراتب ها، هنجارها (نرم ها) و معیارهاست. و از این رو دست به آفرینش هیولایی غریب و وحشت آور می زند که در عین حال مضحک است به این ترتیب مفاهیمی چون زشتی، غول آسایی، ناخودآگاهی، خیال پردازی و نفرت انگیزی را می توان در آثار گردشگری یافت.» (ابراهیمی مقدم، ۱۳۹۴؛ ۲۲)

زنجیره ی مرگ

در همه ی نمونه های تصویر گروتسک (مضحک) مرگ، خود انگاره ی مرگ دارای وجوهی خنده دار می شود: مرگ و خنده دو مقوله ی جدایی ناپذیر می شوند (اگرچه این دو، در یک زنجیره ی اشیاء قرار نمی گیرند). رابله در بیش تر موارد، مرگ را از زاویه ای خنده دار به تصویر می کشد.

«در همه ی نمونه های مرگ شادمانه، در لحن، سبک و نوع ترسیم مرگ، خنده موج می زند. اما عامل خنده از راه تداعی کلامی - اشیایی مستقیم وارد زنجیره ی مرگ هم می شود. «مرگ شادمانه ی» رابله نه تنها ارزش والایی برای زندگی و مسئولیت تلاش برای این زندگی تا آخرین لحظه، قائل است بلکه خود، ترجمان این ارزیابی والاست؛ ترجمان عامل حیاتی که تا ابد بر هر مرگی فائق می آید. البته در انگاره ی رابله ای مرگ شادمانه، هیچ عنصر منحطی وجود ندارد، هیچ تکاپویی در جهت مرگ صورت نمی گیرد و هیچ مرگ رمانتیکی مشاهده نمی شود.» (باختین، ۱۳۷۸؛ ۲۷۲، ۲۷۱)

انواع گروتسک

گروتسک اگر چه نامی شناخته شده است اما انواعی گوناگون دارد که هر کدام به تنهایی می تواند مقوله ای مستقل قلمداد شود؛ اما در میان همه این انواع، مشترکاتی وجود دارد که آنها را می توان گروتسک نامید. تامسون برای گروتسک انواعی خاص قایل شده است:

فراشگفت

«فرق بین گروتسک و فراشگفت عمدتاً مربوط به درجه ی شدت و ضعف است. گروتسک افراطی تر معمولاً خصمانه تر است و به قول کیزر، خطرناک تر. فراشگفت می تواند به معنای خیلی عجیب و غریب باشد. ولی بدون کیفیت ناراحت کننده و عذاب دهنده گروتسک.» (تامسون، ۱۳۸۴؛ ۵۲)

پوچی: ابزوردیسم (Absurdism)

«پوچی هم مانند گروتسک به علت کثرت استعمال، معانی زیادی یافته است. هر دو را اغلب به معنای مسخره، نامتعادل و احمقانه به کار برده اند اگر بپذیریم که نمایشنامه ابزورد در خلق متن نمایشی به گروتسک نزدیک می شود، می توان تاثیر ابزورد را نوعی تاثیر گروتسک دانست آثار نویسندگانی، مانند بکت، یونسکو، آداموف، ژنه و پینتر گنجینه ای از ادبیات گروتسک است. برای مثال در خصوص اشخاص چون "لاکی" و "پوزو" در نمایشنامه "در انتظار گودو"، "سخنران" در نمایشنامه "صندلیها" مادام" در "کلفت ها" یا درباره توصیف صحنه هایی مانند ظهور ونگ و نل از سطل زباله در نمایشنامه "آخر بازی" یا واقعه ی شستشوی مغزی در نمایشنامه ی " جشن تولد" مشکل می توان تصمیم گرفت که اصطلاح گروتسک یا ابزورد را باید به کار برد.» (ابراهیمی مقدم، ۱۳۹۴؛ ۲۲)

کاریکاتور

«گروتسک همواره قویاً با کاریکاتور همگام بوده است. حتّاً نظریه پردازانی که در هم ریختگی ساده و تحریف جزئی از حقیقت را پایه و اساس اصلی گروتسک می دانند، کاریکاتور و گروتسک را در یک ردیف قرار می دهند.

در تعریف کاریکاتور می توان به اختصار گفت که کاریکاتور یعنی اغراق آمیز جلوه دادن خصوصیت هایی معین و مشخص به وجهی مسخره.» (تامسون: ۱۳۸۴، ۶۰)

دلفکانه:

«دلفکانه اغلب با گروتسک در یک رابطه ی دو جانبه و درونی در هم می آمیزد، به طوری که مشکل بتوان گفت که مورد در اصل دلفکانه است و از آن به عنوان سلاحی گروتسک و آزار دهنده استفاده شده یا بر عکس گروتسک به لباس دلفکانه درآمده است. وقتی دلفکانه به افراط می رسد و کشاکش بین متن تقلید شده یا شکل و محتوای تقلید، تحمل ناپذیر می شود، دلفکانه گروتسک به وجود می آید ممکن است گروتسک به وجود آمده، هدف و منظور دلفکانه را مختل کند. به همین منوال، عناصر گروتسک هم اکثراً در ضمن دلفکانه به کار می روند، به ویژه وقتی مقصود نیش زدن خصمانه باشد. از طرفی دلفکانه عصای دست و سلاح برنده نویسنده ی گروتسک است. ولی باید در نظر داشت که رابطه بین این دو رابطه اصل و فرع است. دلفکانه در مواقع مخصوص به کار برده می شود تا یک تأثیر کلی گروتسکی به دست آید.» (تامسون، ۱۳۸۴؛ ۶۳، ۶۴)

طنز

«بین گروتسک و طنز رابطه دو جانبه، از همان نوعی که بین دلفکانه و گروتسک وجود داشت، برقرار است. طنز نویس می تواند، برای ایجاد حداکثر حس ریشخند و انزجار در خواننده یا تماشاچی، مختار است قربانی خود را به صورت گروتسک به نمایش درآورد. از طرفی، یک متن گروتسک غالباً یک جریان فرعی طنز یا یک سری نکته طنز در بر دارد، زیرا اگر به ماهیت خصمانه ی گروتسک درست بنگریم متوجه خواهیم شد که هدف گروتسک نیز بر هم زدن، رنجاندن و دفع کردن است. اما آن

عامل اساسی که گروتسک را از طنز متمایز می کند، آمیزش بین تضادها در عمل و تأثیر است. گروتسک بر خلاف طنز، درست و غلط و راست و دروغ را معین نمی کند و به درس اخلاق نمی پردازد، بلکه سعی دارد آمیزهای تفکیک ناپذیری از آن ها را ارائه دهد.» (تامسون، ۱۳۸۴: ۶۵)

مضحکه

تامسون بر این عقیده است که: «عامل خنده تقریباً همیشه در یک مطلب گروتسک وجود دارد (اگر چه ممکن است در بعضی موارد مبهم باشد یا بعد از اندکی تأمل و تعمق به کلی انکار شود) و این با سرگذشت تاریخی و تکامل این اصطلاح همخوانی دارد و با تعریف منتقدان و کاربرد روزانه و غیر تخصصی مردم از این اصطلاح منطبق است.» (تامسون، ۱۳۸۴، ۷۶)

مرگینگی

«گروتسک و مرگینگی وجوه اشتراک زیادی با هم دارند و اگر تعریف مرگینگی، وحشت آمیخته با مضحکه باشد، پس مرگینگی در اندازه های کوچک تر، نوعی گروتسک است. مرگینگی، اگر بخواهیم دقیق تر بیان کرده باشیم، به معنای مرگ مداری است و دیر زمانی نیست که معنای جدید و ضمنی مخوف ولی مسخره را پیدا کرده است (در کاربردهایی مانند هزل مرگینه یا جوک مرگینه). البته باید گفت که جنبه دهشت زایی و خوف انگیزی مرگینگی بر جنبه هزل و مضحکه آن می چربد. حضور مضحکه در مرگینگی کیفیتی گیج کننده نیست، بلکه به منظور تشدید و عمق بخشیدن به خوف و انزجار است. بدین معنا که این لعاب مضحکه ی عجیب، حساسیت و قدرت گیرندگی ما را در دریافت خوف و انزجار افزایش می بخشد. در حالی که خوف و انزجار خالص و طولانی باعث یکنواختی و ملال انگیزی می شود و در نتیجه واکنش و پاسخ خواننده محکم و جاندار نمی شود.» (تامسون، ۱۳۸۴، ۵۹ و ۶۰)

طعنه آبرونی (irony)

«طعنه نویسی مانند طنز نویسی، گاهی از گروتسک به عنوان وسیله ای در میان مقاصد کنایه آمیز خود سود می برد. او نیز، مانند طنز نویسی، باید گروتسک را با دقت و احتیاط به کار برد، زیرا ممکن است دوباره این فرع جای اصل را بگیرد و طعنه را در حاشیه قرار دهد.» (تامسون، ۱۳۸۴، ۷۲)

گروتسک در حقیقت ضربه ای است آنی که بر مغز و احساس مخاطب فرود می آید و او را گویی از خوابی غفلت آمیز بیدار می کند. در حالی که طعنه در حقیقت صرفاً احساسی است و ممکن است خنده ای را به دنبال نداشته باشد یا شدت آن خنده چندان قابل ملاحظه نباشد، بنابراین آبرونی یا طعنه را هنگامی می توان از نوع گروتسک دانست که خود طعنه نوعی طنز باشد که در لباس گروتسک بیان می گردد.

عملکرد و اهداف گروتسک:

«گروتسک عملکرد و هدف های متنوعی دارد و اعمال و مسلماً دامنه ی اعمال و اهداف آن به چند موردی که ذکر می کنیم، محدود نمی شود. در واقع نمونه هایی از گروتسک وجود دارد که به جز ایفای یک نقش صرفاً تزئینی و ارضای خواست های فردی، هدف مشخصی را دنبال نمی کند.» (تامسون، ۱۳۸۴: ۸۹)

تأثیر روانی

«گروتسک یعنی تسلط بر خارق العاده به وسیله مضحکه.» دقیق تر بگوییم: هنگامی که خاطره های کودکی عمدتاً تهدید کننده باشند، تکنیک های کمدی، نظیر کاریکاتور، تهدید را به وسیله تحقیر و استهزاء تخفیف می دهند و در مقابل، به خاطر لحن خصمانه ای که دارند و یا غرابتی که به موضوع می بخشند، اضطراب را تشدید می کنند. در حالتی که معمولاً به آن کمیک - گروتسک می گویند، مضحکه به شکل های مختلف خطر بازگشت به دروه ی طفولیت را ضعیف و قید و بند ها

سست، و در سطح پیش آگاه، بازگشت به کودکی را وجدان آگاه یا من برتر از آن جلوگیری می کردند، ممکن می کند.» (تامسون، ۱۳۸۴: ۹۱، ۹۲)

تنش و گشایش ناپذیری

«توضیح استیگ در مورد عملکرد روانی گروتسک توضیح قابل قبولی به نظر می رسد، هر چند می توان با بعضی از جزئیات آن موافق نبود، مثلاً با کلمه خارق العاده. توضیح وی قابل قبول است، زیرا تضاد ذاتی گروتسک را با زبان روان شناسی تشریح می کند: گروتسک در یک زمان هم رهایی بخش است هم تنش زا. به علاوه، عنصر کمیک در گروتسک به تنهایی دو حالت می تواند به وجود آورد: خنده ای خوش از ته دل برانگیزد و یا خنده ای مفید و دفاعی تولید کند. توضیحات بالا شاید جواب مشکل قبلی ما درباره ی ماهیت دقیق خنده در گروتسک، و همچنین توصیفی از عنصر تکرار شونده ی هیستری، باشد آن زمان که این عنصر (هیستری) به صورت واکنشی کامل و خود جوش نسبت به گروتسک حاد بروز می کند.» (تامسون، ۱۳۸۴: ۹۳)

ویژگی های آثار صادق چوبک و هوشنگ گلشیری:

ویژگی های آثار چوبک

به طور کلی با غلبه ی ناتورالیسم بر آثار چوبک، طنزی تلخ همواره بر آن سایه افکنده است. این طنز درعین آنکه ناخوشایند است اما همواره نابسامانی های جامعه را به نقد می کشد.

«ساختار داستان های چوبک تقریباً ساختاری محکم و استوار است. داستان ها از نقطه خاصی شروع می شوند. و به مرور زمان و پس از گذراندن مراحل مختلف، سرانجام به نتیجه ای قانع کننده و درست منتهی می شوند. چوبک از معدود داستان نویسانی است که آثاری یک دست دارد. بدین معنی که تفاوت چندانی بین داستان های اولیه اش با آخرین داستان هایش نیست. برعکس هدایت و علوی و... که بین داستان های اولیه، با آثار بعدی شان تفاوت فاحشی - از نظر قدرت نویسندگی - وجود دارد.» (عبداللهیان، ۱۳۷۹؛ ۵۹)

آثار چوبک:

«اولین اثر او مجموعه داستان خیمه شب بازی (۱۳۲۴) و اثر بعدی او «انتری که لوطیش مرده بود» (۱۳۲۸)، چوبک بعد ها در دهه ی چهل نیز مجموعه داستان های "روز اول قبر" (۱۳۴۴) و "چراغ آخر" (۱۳۴۴) را منتشر کرد. آثاری چون نفتی، زیر چراغ قرمز، گلهای گوشتی، پیراهن زرشکی، بعد از ظهر آخر پاییز، عدل و خصوصاً "چراغ دریا طوفانی شده بود" جزو بهترین داستانهای چوبک و بعضاً از بهترین داستانهای کوتاه فارسی معاصر به شمار می آیند

چوبک دو رمان برجسته نیز نوشت: تنگسیر (۱۳۴۲) و سنگ صبور (۱۳۴۵). توپ پلاستیکی و هفت خط نیز از دیگر آثار اوست. و نیز از او ترجمه هایی به جا مانده است: آدمک چوبی (پینوکیو)، آلیس در سرزمین عجایب و مهپاره. (روزبه، ۱۳۹۳: ۷۰)

ویژگی های آثار گلشیری

زبان گلشیری زبانی سرشار از کنایه و آبرونی است. زبانی تند و نیشدار که مخاطب را در بسیاری موارد، غافلگیر می کند. گلشیری هرگز فصاحت بیانش را برای همه فهم کردن پایین نمی آورد بلکه زبان و بافت و سطوحش را درحد بالا حفظ می کند و مخاطبش مجبور است خود را بالا بکشد تا زبان و درونمایه اش را دریابد.

«گلشیری داستان نویسی است که از شیوه های جدید داستانی استفاده می کند. موفق ترین نمونه های جریان سیال ذهن در داستان های گلشیری به چشم می خورد. در داستان نویسی متأثر از نویسندگان معاصر آمریکایی است و سبک های تازه را به

کار می‌گیرد. گلشیری به ساخت داستان‌ها اهمیت فراوان می‌دهد. داستان‌ها معمولاً از نیمه شروع می‌شوند و در ذهن راوی به گذشته رجوع می‌شود و حوادثی از گذشته نقل می‌شود که خواننده با سر هم کردن و جمع بستن آن به اصل داستان پی می‌برد...» (عبداللهیان، ۱۳۷۹؛ ۱۱۵)

آثار گلشیری:

«هوشنگ گلشیری را شاید بتوان تکنیکی‌ترین داستان‌نویس معاصر به شمار آورد. داستان‌های نخستین او در مجموعه‌ی مثل همیشه (۱۳۴۷) و رمان کوتاه "شازده احتجاب" (۱۳۴۷) گلشیری را به جامعه ادبی شناساند و اوج خلاقیت هنری او را آشکار کرد. رمان "کریستین و کید" (۱۳۵۰) مجموعه‌های "نمازخانه‌ی کوچک" (۱۳۵۴) "معصوم پنجم" (۱۳۵۸) رمان‌های "بره‌ی گمشده‌ی راعی" (۱۳۵۶) "جبه‌خانه" (۱۳۶۲- نوشته شده در سال ۱۳۵۳) "حدیث دیو و ماهیگیر" (۱۳۶۳) "آینه‌های در دار" (رمان ۱۳۷۱) با فراز و فرودهایی تداوم یافت و در این مسیر، قلم گلشیری بعضاً به تعقید و تصنع گرایید.» (روزبه، ۱۳۹۳؛ ۸۴) مجموعه داستان‌های کوتاه گلشیری نیز با عنوان "نیمه‌ی تاریک ماه" (۱۳۸۰) به چاپ رسید. او همچنین در حوزه‌ی نقد و شعر و داستان نیز آثاری از خود بر جا نهاده است.» (همان، ۸۵)

نمونه‌هایی از گروتسک در آثار صادق چوبک و هوشنگ گلشیری

به جهت کثرت گروتسک در آثار این دو نویسنده به دو نمونه داستان از هر کدام اشاره می‌کنیم. و بقیه موارد را در جدولهای ضمیمه می‌آوریم.

گروتسک در آثار چوبک:

تنگسیر

«تنگسیر» سرگذشت فردی است تنگسیری یعنی تنگستانی، از اهالی تنگستان فارس که محمد نام دارد و در اواخر دوره‌ی قاجار و روزگار قدرت انگلیسی‌ها در جنوب، به سر می‌برد. وی مانند بسیاری از مردم آن دیار دلاور و راست و درست و دین‌دار است. پس از رنج بسیار و سال‌ها کار توان فرسا مبلغی اندوخته است و به خیال خود آن را در بوشهر به بزاز می‌دهد تا در معاملات به کارش اندازد و از سود آن محمد را بهره‌ور گرداند. اما مرد بزاز به یاری چند تن فریبکار دیگر سرمایه‌ی وی را بر می‌دارد و طلب محمد را منکر می‌شود و دیناری به او نمی‌دهد. کوشش‌های محمد بی‌ثمر می‌ماند، کسی به فریاد او نمی‌رسد و کار را به کام نادرستان حیل‌گر می‌بیند. سرانجام در صدد بر می‌آید که خود از آنان انتقام بگیرد.

از نمونه‌های طنز شیرین نویسنده اشاره به این است که «کریم حاجی حمزه»، بزاز می‌شود که پول محمد را خورده، صبح وقتی در دکان خود را می‌گشاید از برای کسب و کارش نخست ورد و دعا و چارقُل می‌خواند!! و «علی آقا کچل»، دلال کلاه بردار، در خانه سرگرم مطالعه‌ی مثنوی معنوی است!! یا هنگامی که محمد به شیخ ابوتراب می‌گوید: «می‌خواهم بفهمم پیغمبر اسلام هم وقتی امر و نهی می‌کرد به مردم بد و بیراه می‌گفت؟» (دهباشی، ۱۳۸۰؛ ۴۶۸)

گروتسک داستان

تحلیل: زارمحمد، پس از رفت و آمد زیاد چون از وجود قانون مدنی و همچنین حضور قوانین شرع دینی و الهی در جامعه، نومید می‌شود، یک تنه قیام می‌کند. او خودش قانون الهی را اجرا می‌کند. خودش قاضی می‌شود. خودش حکم می‌کند و خودش مجری حکم می‌گردد. درحقیقت وجدان پاک و الهی زارمحمد دادگاه عدل الهی می‌گردد.

بنابراین سرانجام زار محمد چون به عنوان قاضی، حاکم شرع و محضردار و بزاز و دلال را کلاهدار و دروغگو می‌بیند، همه را به اعدام محکوم می‌کند و خودش نیز حکم را اجرا می‌کند.

عناصر گروتسک: خنده آوری و انزجار

عناصر خنده آوری: خنده آوری در این است که افراد معتمد مردم و کسانی که به نوعی حالت مقدس بودن دارند و باید مورد اعتماد باشند، خود مجرم و دزد اند و اعمال ضد دین و قانون انجام می‌دهند، اما این خنده که از شگفتی می‌آید ناگهان به انزجار و اندوه تبدیل می‌شود که از کسانی که خود مبلغ دین هستند، جز بی دینی چیزی صادر نمی‌شود.

در واقع چهار نفری که پول زایر محمد را خورده اند از جمله (شیخ ابوتراب، سید محمد کازرونی، کریم حاجی حمزه و علی آقا کچل)، هریک از این تیپ‌ها، نماینده گروهی اجتماعی اند. یکی قاضی است، دیگری دلال و سومی خورنده ی اصل و فرع پول و چهارمی وکیل است که مَوکَل خود را به بدهکاران می‌فروشد. این‌ها بر خلاف چیزی که در ظاهر هستند خود را به مردم می‌نمایانند آنها مال مردم خور و دروغگو هستند. اینها عملشان گروتسک است.

انزجار: آن این است که سید مال مردم را خورده، او آقا و نماد پیغمبر است و لباس پیغمبر را پوشیده و دزدان و تباهاکاران به خانه او در رفت و آمد هستند.

سنگ صبور

قصه درخانه ای است در شیراز. در این خانه چند آدم زندگی می‌کنند. یکی احمد آقا است، که معلم جوانی است که آرزوی نویسنده شدن دارد. او در اتاقش مُصاحبی دارد به نام آسید ملوچ - عنکبوتی که در گوشه ی اتاقش تار تنیده - که با او بحث می‌کند و حرف‌های مهم می‌زند و از او سنگ صبوری برای خود می‌سازد.

دیگری زنی است به نام گوهر که پسر بچه ی کوچکی دارد به نام کاکل زری. گوهر قبلاً زن شخصی بوده به نام حاج اسماعیل و کاکل زری را هم از او دارد، اما شوهرش به اتهام اینکه بچه اش که در شکم است حرام زاده است او را از خانه بیرون می‌کند و گوهر به بدبختی می‌افتد و در خانه ای که گفتیم ساکن می‌شود، و برای گذراندن زندگیش هر روز صیغه ی یکی می‌شود، ولی ظاهراً عاشق احمد آقا است و با او رابطه برقرار می‌کند.

دیگری پیر زنی است به نام جهان سلطان که در تمام داستان توی طویله زیر یک لحاف پاره خوابیده است و غرق در کثافت است و روزهای آخر عمر را سپری می‌کند.

دیگری بلقیس است که آبله رو و زشت است و شوهری دارد تریاکی و بیکار که بواسطه ی بی توجهی شوهرش تمام توجهش به احمد آقا است و نذر و نیاز می‌کند که با احمد آقا هم بستر شود و به مرادش می‌رسد.

دیگری سیف القلم قاتل دیوانه و معروف شیراز است که زنان فاحشه را با فریب به خانه خود می‌کشاند و با خوراندن سیانور در شربت، آنها را از پای در می‌آورد او می‌خواهد با کشتن زنان روسپی، زمین را از فواحش و امراض جنسی پاک کند. در این داستان حوادثی که برای این آدم‌ها می‌گذرد این است که گوهر گم می‌شود، و کاشف به عمل می‌آید که سیف القلم او را کشته است. و بعد در ادامه خفه شدن کاکل زری است در حوض. بعد مردن جهان سلطان و بعد کوچ کردن احمد آقا و آسید ملوچ عنکبوت از خانه و بعد در آوردن جسد از خانه ی سیف القلم.

گروتسک داستان

احمد آقا: «زلزله دیگه این چیزا سرش نمی‌شه. فکرش رو بکن آدم سُر و مُر و گُنده نشسته باشه. نفس بکشه و هزار امید و آرزو داشته باشه، یه هو سقف رو سر آدم برُمبه یا زمین دهن و کنه و آدمو درسه قورت بده. حالا چرا تو همش آیه ی یأس می‌خونی؟ تو تازه بیس و پنجسالته و تا مردن خیلی وقت داری. اصلاً تو نمی‌میری. تو با همه فرق داری. تو تافته ی جدا بافته ای. حالا پاشو برو پیش آسید ملوچ. یه خرده باش حرف بزن. ببین چه جووری اون همه لاشه مگس های تو خالی که

ریقشونو مکیده دور تا دور کنتره هاش چیده و داره رو تارش رفاصی می کنه. یاالله آسید ملوچ. رسیدن بخیر. از کجا کی شهر اومدی؟ حالت خوبه، دماغت چاقه؟ مته اینکه هنوز همون لاشه مگس دیروزی که برات آوردم داری نیش میکشی؟ دیگه چیزی توش نداره. دیگه بسته؛ ریقشو در آوردی. این چرک و خون و دل و روده مگس که داری این جور می بالا می کشی چه مزه ای داره؟ خیلی به دهننت مزه کرده؟ لابد مزه حلیم می ده. دل و روده و چرک و خون مگس چه فرقی با مال گاو گوسفند داره؟ من عنکبوتم مگس می خورم، تو آدمی گاو گوسفند می خوری. همشون چرک و خونن علف باید به دهن بزی شیر بیاد.» (ص ۱۷ - ۱۸)

تحلیل:

عناصر گروتسک: خنده آوری و چندانگی

عنصر خنده: از آن جهت که احمد آقا با یک عنکبوت هم صحبت شده و با او درد دل می کند.

چندانگی: محتوای صحبت های آن دو است.

در آثار هوشنگ گلشیری مجموعاً ۱۳ مورد گروتسک یافت شده که ۷ مورد آن مربوط به مجموعه داستان های نیمه تاریک ماه و ۱ مورد آن مربوط به آینه های دردبار و ۵ مورد آن مربوط به رمان شازده احتجاب است. که در اینجا تنها به ذکر دو نمونه از آنها پرداخته ایم.

گروتسک در آثار گلشیری:

رمان شازده احتجاب

در این رمان نویسنده به شرح وقایع آخرین دوران قاجار می پردازد. شخصیت های مهم این رمان عبارتند از: شازده احتجاب، همسرش فخرالنساء، مستخدمش فخری، شازده بزرگ، پدر بزرگ شازده احتجاب، پدر و مادر شازده احتجاب، مراد پیشکار سابق شازده و همسرش حسنی. شخصیت اصلی رمان یعنی شازده احتجاب مبتلا به بیماری سل است. او که از اداره کردن عمارت ارث اجدادی پدرش سرباز زده و اموالش را صرف قمار می کند.

زندگی شازده احتجاب و همسرش و مستخدمش یک زندگی تکراری و بدون تغییر است. همسرش فخرالنساء دائم در خانه می ماند. این انزوا که بر خلاف میل باطنی اوست و از طرف شازده احتجاب به او تحمیل شده باعث می شود که شازده احتجاب بتواند مرد سالاری را در خانه حاکم کند. شازده احتجاب در آخرین شب زندگی اش خاطرات خانوادگی و آن چه را که اجداد خونریز او و خودش بر سر رعایا و نزدیکانشان آورده اند، به خاطر می آورد: «ماجرای کشته شدن مادر بزرگ و برادر ناتنی شان به دست جد بزرگ و به گلوله بستن عده ای از رعایا که به دادخواهی برخاسته اند و زجر کش کردن همسرش فخرالنساء». از آن جایی که شازده در اداره کردن عمارت اجدادی اش سرباز زده مورد خشم پدر بزرگ و سرزنش دیگر اعضای فامیل است و آنها وی را موجب سرافکنندگی خاندان خود می دانند.

فخری مستخدم شازده تنها کسی است که در آخر داستان با اوست و شاهد مرگ فخرالنساء همسر شازده نیز هست. از زمان مرگ فخرالنساء به بعد شازده همسرش را در فخری جستجو می کند و وی را وادار می کند که شبیه فخرالنساء ظاهرش را بیاراید. اگر چه فخری با تکرار این جمله که "من فخری هستم" به شازده اعتراض می کند اما این اعتراض فایده ای ندارد و وی ناچار است با این توهم شازده کنار بیاید. شازده احتجاب چندان به همسرش فخرالنساء وابستگی روحی ندارد به طوری که برای شنیدن صدای مکرر فخرالنساء از مستخدمش فخری می خواهد که با صدای بلند بخندد. حتی او از مرگ همسرش چندان متأثر نمی شود. او با جایگزین کردن فخری به جای فخرالنساء خیلی زود به مرگ همسرش عادت می کند. مرادپیشکار سابق شازده و همسرش حسنی هر از گاه نزد شازده می روند و مراد خیر مرگ خانواده و خویشان شازده را به او

می دهد. شبی شازده مراد را در کوچه می بیند و وقتی در می یابد که او فقط برای گرفتن پول نیامده است. گمان می کند که خبر مرگ خود شازده را آورده است. اجداد شازده در قابهای فاخر بر روی دیوار قرار گرفتند و او خاطرات خود و آنها را مرور می کند. وقتی شب به پایان می رسد مراد، سوار بر صندلی چرخ دار، به کمک همسرش نزد شازده احتجاب می رود و خبر مرگ خود شازده را به او می دهد. انگار که شازده پیک مرگ خودش هم بوده.

گروتسک داستان:

«معتضد میرزا راضی نبوده. وقتی از حکومتی می آید بیرون - سوار کالسکه بوده - می رسد به کنار رودخانه، می بیند مردم جمع شده اند. فراش های حکومتی هم با معتمد میرزا بوده اند، شاطرها هم. می گوید: « ببینید چه خبر است.» فراش ها می ریزند و به ضرب چماق مردم را عقب می زنند. یک خر نیمه جان افتاده بود کنار رودخانه. مردم خونس را می خوردند. یعنی این قدر قحطی بوده که مردم خون خرها را...؟ خوب، معلوم است دیگر؛ گندم را پدربزرگ و ملاها احتکار کرده بودند، توی انبارهایشان. وقتی کپک می زد، شبانه می ریختند توی رودخانه. باران هم نمی آمد. رودخانه خشک خشک بوده. معتمد میرزا بر می گردد به حکومتی. جبه ی خلعتی شازده را با قلمدان می دهد دست نوکرها که ببرند برای شازده و می رود توی خانه ی خودش و در را می بندد. هر چه پدربزرگ آدم می فرستد، معتمد میرزا می گوید: «من دیگر نوکری نمی کنم.» (ص ۸۶)

تحلیل

عناصر گروتسک: خنده آوری و چندان انگیزی واندهناکی

عنصر خنده و چندان انگیزی: این که مردم از گرسنگی خون خر می خوردند

اندهناکی: احتکار کردن گندم ها توسط عوامل حکومتی و فقر اجتماعی و اقتصادی و گرسنگی مردم.

دخمه ای برای سمور آبی

دخمه ای برای سمور آبی، داستان مردی جوان که معلم است، وضع مالی اش چندان تعریفی ندارد و به زحمت گذران امور می کند. او همسر و چند فرزند دارد. همسرش زنی پرتوقع و با خواسته های فراوان، که مدتهاست در فکر خریدن یک پالتو پوست خز و گران قیمت است و مدام همسرش را تا یک مسیر طولانی به فروشگاهی که آن پالتو خز را دیده می برد و با پوشیدن آن می خواهد او را وادار به خریدن آن کند. مرد هر چه حساب می کند دخل و خرجش با هم نمی خواند تا این که برای خلاص شدن از غرغره های زنش به فکر قرض گرفتن پول می افتد. همسر او صاحب گربه ی پشمالویی است که او را بسیار دوست دارد و مدام او را روی پاهایش می نشاند و او را نوازش می کند، و به جای اینکه به همسرش توجه و به او رسیدگی کند همه ی حواسش متوجه گربه اش است. مرد می گوید: زن، وقتی آدم خسته و کوفته به خانه اش برم می گردد، دلش می خواهد بنشیند و یک پیاله چای بخورد و یک سیگار دود کند. دست از این گربه بردار، و بلند شو به شوهر و زندگی برس. اما گوش زن بدهکار نبود. تا اینکه مرد جاننش به لب می رسد و تصمیم می گیرد که روزی در غیاب همسرش آن گربه را بکشد. او تصور می کند که اگر این کار را بکند هم از دست او خلاص می شود و هم می تواند از پوست آن پالتویی درست کند و به همسرش بدهد. تا اینکه روزی نقشه ی خود را اجرا می کند و تیغه کارد را در شکم گربه فرو می برد. زن وقتی به خانه برمی گردد ناگهان مرد پوست گربه را که کشته بود جلوی صورت زن می گیرد و به دور گردنش می اندازد، و می گوید بیا این هم همان پالتو پوستی که می خواستی. زن از دیدن این صحنه فریاد می زند و از هوش می رود. مرد با وجود اینکه با کشتن آن گربه پشمالو دچار کابوس های وحشتناک و عذاب آور شده بود ولی نبودن آن را ترجیح می داد.

گروتسک داستان

«خون سرخ و گرم به همه ی ملافه ها نشت می کند. مرا واگذارید! واگذاریدم تا شاید این سیلان گرم و سرخ بتواند آن جثه ی عظیم را از سینه من بشوید. و این بوی سنگین، عفونتی را که در بینی و دهانم خانه کرده است، پاک کند. سنگها را یکی یکی برداشتم، ریشه های پوسیده را بیرون کشیدم، خاک و کلوخ ها را به دور ریختم و آن لاشه ی عظیم را که به روزها و سال ها و قرن ها به دوش کشیده بودم، در آن دهان خالی و سیاه رها کردم. اینک تنها مشتی خاک می تواند آن را بپوشاند. و چون خون همه ی ملافه ها ی سفید را سرخ کرد، بی آنکه نفس نفس بزنم، از همه ی پله های دنیا بالا خواهم رفت و همچون ابری سبک و ولگرد در زلالی های آبی آسمان رها خواهم شد. تیغه های شکسته ی کارد بیشتر و بیشتر در میان دنده هایم ریشه می دواند و رگه های خون، آن را چون جسمی ناآشنا پذیره می شوند. بویی سنگین تمام این اتافک سفید و روشن را پر کرده است. آنان دست و پای مرا فراگرفته اند، سرهایشان درهم می رود. و من زیر نور خیره کننده ی چراغ ها و برق کارد ها و پنس ها و قاشقکها، اژدهایی هفت سر و سفید را می بینم که گرد بر گرد من چنبره زده است. اما دیگر ناچار نیستم تا باز کارد تیغه ی شکسته ام را در میان دنده هایم فرو کنم و در پشم های انبوهش که به نرمی همان پالتو خزی است که زخم می خواست بخرد. و اینک که خون همه ی ملافه های سفید را تر کرده است می توانم بی آن که نفس نفس بزنم از همه پله های دنیا بالا روم و چون ابری سبک و ولگرد در زلالی های آبی آسمان رها شوم.» (ص ۹۷، ۱۳۲)

تحلیل:

نوع گروتسک: مرگینگی که در عین ترسناک و موحش بودن عنصر مرگ در آن غالب است که به نوعی وحشت آمیخته با مضحکه است و همین مضحکه به خوف و انزجار و غم انگیزی عمق بخشیده است.

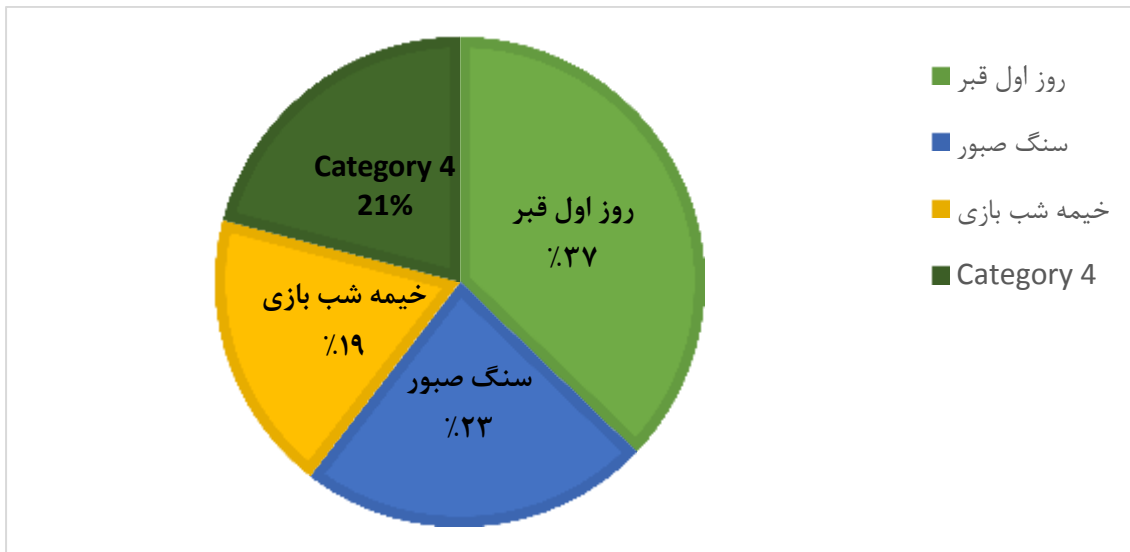
صحنه گروتسک: مرد با اینکه کابوس می بیند و دچار عذاب وجدان شده ولی برایش لذت بخش تر از وجود گربه است.

عناصر گروتسک: خنده آوری و خوفناکی و غم انگیزی

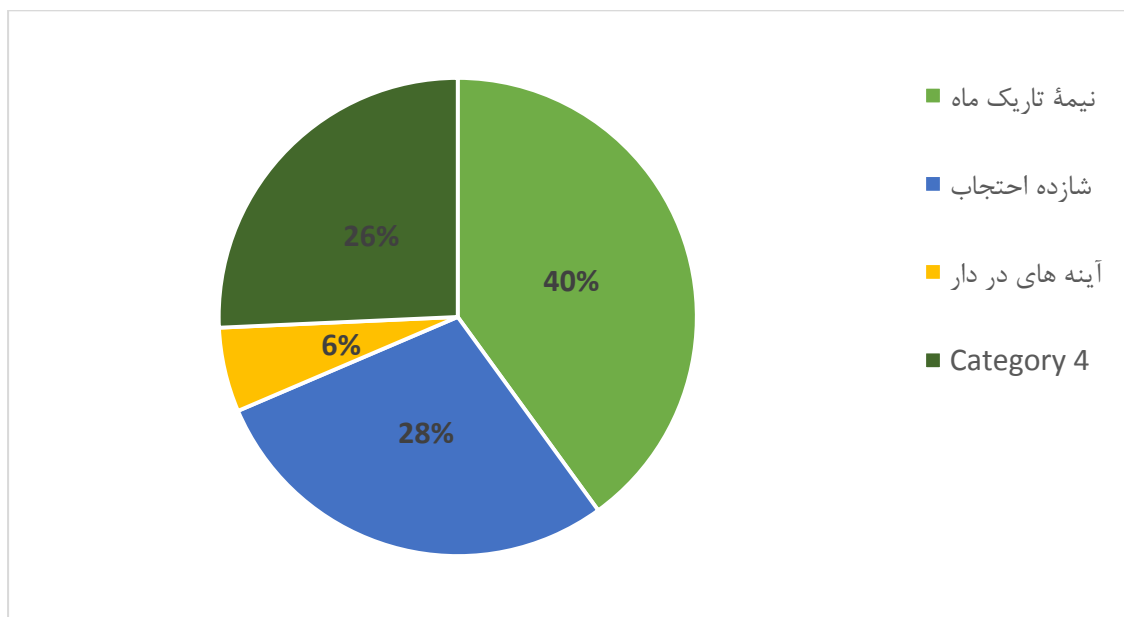
عنصر خنده: این که مرد می گوید همین که گربه را کشتم راحت ترم و غذاب وجدانم برایش دلپذیرتر است. حتی حاضر است او را به خاطرش شکنجه کنند ولی آن گربه نباشد.

خوفناکی و غم انگیزی: کشتن گربه به طرز وحشتناک و درد آور است.

(نمودار شماره ۱: درصد فراوانی گروتسک در داستانهای صادق چوبک)



(نمودار شماره ۲: درصد فراوانی گروتسک در داستانهای هوشنگ گلشیری)



(جدول شماره ۱: بسامد گروتسک در داستانهای صادق چوبک)

صفحه داستان	عنصر گروتسک	نوع گروتسک	تعداد موارد	داستانهای مجموعه صادق چوبک
۱۸-۱۷	خنده آوری و چندش انگیزی	مضحکه	۵ مورد	۱-سنگ صبور
۴۳-۴۲	خنده آوری، انزجار، خوفناکی	شگفت انگیز		
۴۸-۴۷	چندش انگیزی و خنده	مضحکه		
۵۳-۵۲	چندش انگیزی و خنده	مضحکه		
۲۵۴-۲۵۳- ۲۵۵	چندش انگیزی، خنده، خوفناکی	مضحکه		
			۴ مورد	۲-مجموعه داستانهای خیمه شب بازی:
۳۶-۳۵-۳۴- ۴۱-۳۸-۳۷	چندش انگیزی و خنده آوری	مضحکه		الف) گل‌های گوشتی
۴۵	خنده آوری و چندش انگیزی	مضحکه		ب) داستان عدل
۶۰-۵۹	خنده آوری، اکراه، انزجار و نفرت	مضحکه		ج) زیر چراغ قرمز
۱۹۱-۱۹۰	چندش انگیزی و خنده آوری	مضحکه		د) مسیو الیاس
			۸ مورد	۳-مجموعه داستانهای روز اول قبر:
۱۷	خنده آوری و انزجار و وحشت	مضحکه		الف) گورکن‌ها
۳۳-۳۰	خنده آوری و خوفناکی	مضحکه		ب) چشم شیشه‌ای

۵۴-۵۳	وحشت انگیزی و آمیخته با عنصر	مرگینگی		(ج) دسته گل
۹۲-۹۱	خنده آوری، خوفناکی و انزجار	مضحکه		(د) پاچه خیزک
۱۴۰ تا ۱۰۷	خوفناکی و خنده	مرگینگی		(ه) روز اول قبر
۱۴۷	خنده آوری، خوفناکی و انزجار	مضحکه		(و) همراه اول ۱
۱۵۷	خنده آوری، خوفناکی و انزجار	مضحکه		(ز) یک شب بی خوابی
۱۸۶-۱۸۵	خنده آوری، خوفناکی و انزجار	مضحکه		(ح) همراه ۲

(جدول شماره ۲: بسامد گروتسک در داستانهای هوشنگ گلشیری)

صفحه داستان	عنصر گروتسک	نوع گروتسک	تعداد موارد	مجموعه داستانهای هوشنگ گلشیری
			۷ مورد	۱- مجموعه داستانهای نیمه تاریک ماه:
۴۰-۳۹-۳۷	خنده آوری و اندوهگینی	مضحکه		الف) چنار
-	خنده و غم	مضحکه		ب) دهلیز
۵۸-۵۷	خنده، انزجار و اندوهگینی.	مضحکه		ج) پرنده فقط یک پرنده بود
۱۳۲-۹۷	وحشت آمیخته با مضحکه و غم انگیزی و انزجار	مرگینگی		د) دخمه ای برای سمور
۲۵۳	خنده و غم	مضحکه		ه) نمازخانه کوچک من
۳۰۲-۳۰۱	خنده و غم	مضحکه		و) بخدا من فاحشه نیستم

۴۶۱-۴۶۰	خنده و غم	مضحکه		ز) دست تاریک دست روشن
۱۳-۱۲	خنده آوری و غم انگیزی	مضحکه	۱ مورد	۲- آینه های در دار
۱۶	چندش انگیزی	_____	۵ مورد	۳- شازده احتجاب
۱۷	چندش انگیزی	طنز تلخ و سیاه		
۲۱	نفرت	_____		
۲۶	وحشت و غم انگیزی	_____	-	
۵۳	چندش انگیزی	_____		
۸۱	نفرت، غمگینی و خنده	مضحکه		
۸۶	اندوهگینی	_____		
۱۰۰-۹۹	خوفناکی	_____		

مقایسه و نتیجه گیری:

نگاهی تطبیقی به گروتسک در آثار صادق چوبک و هوشنگ گلشیری

باید گفت که این دونویسنده ی توانا اگرچه هرکدام در حوزه ای ویژه اقدام به نوشتن کرده اند اما می توان مشابهت هایی در رابطه با گروتسک درمیان آن دو یافت. صادق چوبک پس از امیل زولا و هنریک ایبسن نمایشنامه نویس نوژی، در مکتب ناتورالیسم استادی تمام و کمال است. آثار او آکنده از فضاهای ناتورالیستی زشت و گاهی چندش آور است. او درآثارش بی آنکه عمدی درکار باشد بخش های نازیبای زندگی را کاویده است. چوبک برآن است تا با گذر از زشتی ها مخاطبش را به سوی زیبایی و ارزش های زندگی سوق دهد.

هوشنگ گلشیری با بهره گیری از روش روایت سیال ذهن همان راهی را رفته است که ویلیام فاکنر در رمان خشم و هیاهو رفته بود. گلشیری نیز همچون چوبک با زشت نگاری و توصیف صحنه های چندش انگیز زندگی، مخاطبش را نسبت به روندی که زندگی را به این منجلا ب ها سوق می دهد، آگاه می کند. درحقیقت گلشیری نیز همچون چوبک برآن است تا مخاطبش را از دوزخ ابتدال به برزخ و آنگاه به بهشت زمینی هدایت کند و مانند دانته این سفر جبری را با پایانی خوشایند تمام کند.

بیشتر آثار چوبک از نوع مضحکه است. مضحکه در آثار صادق چوبک به گونه ای است که عنصر انزجار در آن از سایر عناصر نمایان تر است و بیشتر از آن که در مخاطب خنده و یا ترس ایجاد کند حس نفرت را در خواننده بر می انگیزد.

صادق چوبک در مضحکه، به گونه ای عمل می کند که مخاطب همزمان خنده و اندوه را با هم احساس می کند. باید گفت که چوبک در نوع مضحکه بسیار قوی است. او عملی را که در عرف جامعه عملی ناشایست است، بسیار زیرکانه با درآمیختن مضحکه، آن را کم رنگ می کند و آنچه برای مخاطب پررنگ می ماند، علتی است که ریشه اصلی آن جرم اجتماعی را روشن می کند.

اما گلشیری سعی کرده در این نوع گروتسک مضحکه، بیشتر خوفناکی و ترس را در خواننده بوجود آورد. و گاهی عامل غم انگیزی آن پررنگ تر است. گلشیری در مضحکه بیشتر از رعب و دهشت بهره می گیرد. او بر این باور است که قدرتی که برخاسته از توده مردم نباشد از شخص شاه و فرمانروا، دیکتاتور و مستبدی خونخوار می سازد. قبله ی عالم در آثار او باید روزی یکی دو سر انسان ببرد و خودش با تیر چند نفر را بزند و به چند دختر باکره تجاوز کند.

به بیان دیگر گلشیری برای هشدار به جامعه ی خواب زده، در مضحکه، از وحشت آفرینی برای تأثیر گذاری بیشتر استفاده کرده است.

عنصر چندش انگیزی در آثار هر دو نویسنده تقریباً به یک اندازه دیده می شود. اما در داستان های چوبک قسمت هایی که عنصر چندش انگیزی دارد نمایان تر و پررنگ تر است. در حالیکه در داستان های گلشیری گروتسک با عنصر چندش انگیزی همراه با غم و گاهی خوفناکی است، که عامل غم انگیزی آن نمایان تر و گاهی بر خنده و یا خوفناکی آن غالب است.

صادق چوبک در آثارش عنصر چندش انگیزی را بیشتر در مواردی به کار می برد که مخاطب را در برابر واقعیتی دردناک قرار می دهد که این واقعیت در جامعه آن چنان اثرگذار بوده است که بُعد انسانیت قهرمان داستانش را زایل کرده است. مثلاً در داستان گلهای گوشته هنگامی که صحنه له شدن طلبکار مراد را در زیر چرخ های اتومبیل با چندش انگیزترین وضعیت متلاشی بدن قربانی دقیق توصیف می کند، مراد نفس راحتی می کشد و این صحنه چندش انگیز باعث آرامش یک انسان می گردد. این وضعیت ما را به یاد داستان تهوع اثر ژان پل سارتر می اندازد که روکانتن قهرمان داستان همواره در برابر واقعیت های جامعه دچار تهوع می شود. به بیان دیگر صادق چوبک حالت تهوعش را از جامعه فاسد و گندیده با بیان این صحنه های چندش انگیز نشان می دهد.

هوشنگ گلشیری عنصر چندش انگیزی را در داستان هایش اگر چه همچون چوبک در برابر صحنه های واقعی جامعه قرار می دهد، اما او به گونه ای دیگر مسخ ارزش های انسانی را حتی نسبت به خویشتن خویش اثر گذارتر از چوبک بیان می کند. مثلاً در داستان شازده احتجاج وقتی قهرمان داستان به عکس پدربزرگش نگاه می کند او را پوستی همچون پوست گاوی می یابد که آن را از گاه آگنده باشند. در این جا اگرچه ممکن است در نگاه نخست تصور شود که عنصر چندش انگیزی گلشیری از چوبک کم رنگ تر است اما اگر خوب دقت شود مخاطب در خواهد یافت که چندش انگیزی مفهومی که در این داستان وجود دارد اندک اندک در ذهن مخاطب رشد می کند و سرانجام او را دچار اضطرابی شدید از گمشدن کلیت انسان می سازد.

نمونه گروتسک از نوع عنصر شگفت انگیز و عجیب و غریب در میان آثار صادق چوبک فقط در داستان «سنگ صبور» او دیده می شود. و در آثار موجود هوشنگ گلشیری گروتسک از نوع «عجیب و شگفت آور» به جز در رمان «شازده احتجاج» آن هم اندک، دیده نشده است. از صحنه های گروتسک در این رمان صحنه ی مباشرت شازده احتجاج با کلفت خانواده در کنار جسد خون آلود فخرالنساء - همسر شازده - از صحنه های بسیار اعجاب آور و چندش انگیز همراه با حس انزجار است.

همچنین در آثار این دو نویسنده گروتسک از نوع مرگینگی جز در موارد اندک یافت نمی شود. این نوع گروتسک در داستان های صادق چوبک بیشتر عنصر مضحکه آن نمایان است که خوف و انزجار را تشدید می کند در حالیکه در آثار گلشیری توصیف و ستایش مرگ خوفناک تر و دلخراش تر است و بر عناصر دیگر آن غالب است.

نتیجه گیری

با توجه به انواع گروتسک در آثار صادق چوبک و هوشنگ گلشیری، باید گفت که این دو نویسنده، همواره در آثارشان، گروتسک را اگرچه با همان شدت و حدت ذاتی آن یعنی طنز سیاه به کار برده اند اما هدف آنان از این زشت نگاری، به یاد آوردن خوبی هاست. هردو نویسنده در به کار بردن گروتسک توانا هستند و به جا از انواع آن بهره گرفته اند. آنان با بیان گروتسک توانسته اند آخرین حد سقوط انسان را از اوج فرهیختگی و انسانی، تا اسفل السافلین سبُعیّت، به خوبی ترسیم کرده اند. آنان در داستان های خود با مطرح کردن ضد قهرمان ها و ضد ارزش ها، درحقیقت در صدد پررنگ کردن شخصیت های مثبت و ارزش های انسانی هستند. آنان برای هشدار دادن به جامعه ی خواب زده ی عصر خود، هولناک ترین شوک ها را به مخاطب وارد می کنند تا عمق فاجعه ای را که در آن می زیند، ادراک کنند.

صادق چوبک و هوشنگ گلشیری با همه ی مشابهت هایی که در کاربرد گروتسک دارند، در مواردی نیز با هم متفاوت هستند:

۱-۲-۳- آنچه بر آثار صادق چوبک غلبه دارد، مکتب ناتورالیسم است. چوبک در همان حال که واقعیت را می بیند نیمه زشت آن را نیز از یاد نمی برد؛ اما گلشیری در آثار خود، به نوعی از جریان سیال ذهن بهره می گیرد و از این طریق نوعی آشفتگی آگاهانه به آثارش می دهد تا مخاطب در چنبره ی روایتش گرفتار شود و عنصر گروتسک را بیشتر حس کند و در پی خلاصی خویشتن از آن برآید. فضاهای سوررئالیستی حاکم بر داستان های گلشیری به ویژه در شازده احتجاب، عنصر گروتسک را برای مخاطب، پررنگ تر از چوبک نشان می دهد.

۲-۲-۳- در آثار چوبک چندی انگیزی و مضحکه و شگفتی وجود دارد، اما در داستان های گلشیری وحشت و بیم هراسی که وجود دارد خواننده را در همان نخستین جلوه اش به سختی درهم می شکند تا با هول و ولا، ماجراها را دنبال کند.

۳-۲-۳- زبان گلشیری لحنی دارد که مناسب گروتسک در مفهوم بسیار عمیق آن است. این زبان در بافتی بیان می شود که فاقد زمینه ای برای فرار از واقعه است بدین معنا که نومیذی در بالاترین حد ممکن به مخاطب القا می شود. اما در آثار چوبک زبان روایتی داستان ها، زبانی بی طرف است. روشن تر بگوییم، زبان گلشیری خودش نوعی گروتسک است.

۴-۲-۳- در گروتسک گلشیری ارزش ها تا آخرین حد ممکن سقوط می کنند درحالی که در آثار چوبک ارزش ها در کنار گروتسک حضور دارند. به ویژه در داستان زارممد، این حضور بسیار پررنگ است.

۵-۲-۳- در آثار چوبک مضحکه بیشتر جلوه دارد و در آثار گلشیری مرگینگی و خوفناکی غلبه دارد.

۶-۲-۳- در آثار چوبک بیشتر توده های فرودست جامعه حضور دارند و انواع گروتسک پیرامون زندگی آنان دور می زند درحالی که در بیشتر آثار گلشیری، اشراف و بزرگان در حیطه غلبه ی گروتسک جای دارند.

فهرست منابع:

۱. ابراهیمی مقدم، اسماعیل، ۱۳۹۴، «گروتسک در اشعار نسیم شمال»، پایان نامه کارشناسی ارشد، رشته زبان و ادبیات فارسی، دانشکده زبان و ادبیات فارسی واحد تهران مرکزی
۲. باختین، میخائیل، ۱۳۸۷، «تخیل مکالمه ای، جستارهایی درباره ی رمان»، ترجمه رویا آذریپور. چاپ اول، نشر نی.
۳. پوینده، محمد جعفر، ۱۳۷۸، «درآمدی بر جامعه شناسی در ادبیات»، تهران، چاپ اول، انتشارات نقش جهان.
۴. تامسون، فلیپ، ۱۳۸۴، «گروتسک در ادبیات» ترجمه غلامرضا امامی، چاپ اول و دوم، شیراز، نشر نوید.
۵. حق شناس، علی محمد، سامعی، حسین، انتخایی، نرگس، ۱۳۸۳، «فرهنگ معاصر هزاره انگلیسی - فارسی»، تهران، چاپ چهارم، نشر فرهنگ معاصر.
۶. دهباشی، علی، ۱۳۸۰، «یاد صادق چوبک»، تهران، چاپ اول، نشر ثالث.
۷. روزبه، محمدرضا، ۱۳۹۳، «ادبیات معاصر ایران (نثر)»، تهران، چاپ ششم، نشر روزگار.

۸. سبزیان، سعید و کزازی، میرجلالدین، ۱۳۸۸، «فرهنگ نظریه و نقدی ادبی، واژگان ادبیات و حوزه های وابسته»، تهران، نشر مروارید.
۹. عبداللهیان، حمید، ۱۳۷۹، «کارنامه نثر معاصر» تهران، چاپ اول، نشر پایا.
۱۰. کوندرا، میلان، ۱۳۸۳، «هنر داستان نویسی»، ترجمه پرویز همایون پور، تهران، چاپ ششم، نشر قطره.
۱۱. گری، مارتین، ۱۳۸۲، «فرهنگ اصطلاحات ادبی»، ترجمه منصوره شریف زاده، چاپ اول، تهران، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۱۲. لوترآدامز، جیمز و یتس، ویلسون، ۱۳۹۴، «گروتسک در هنر و ادبیات»، ترجمه آتوسا راستی، چاپ دوم، انتشارات قطره.
۱۳. مکاریک، ایرنا ریما، ۱۳۸۴، «دانشنامه نظریه های ادبی معاصر»، ترجمه مهران مهاجر و محمد نبوی، تهران، چاپ اول، نشر آگه.
۱۴. نولز، رونلد، ۱۳۹۱، «شکسپیر و کارنوال پس از باختین»، ترجمه رویا آذرپور، چاپ اول، هرمس.